

تحلیل گفتمان بازتولید زبان جنسیتی در مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران

(مجلات سال ۱۳۸۶)

قربانعلی ابراهیمی*، حسن ناصحی**

چکیده: زبان جنسیتی حاکم بر گفتمان جنسیتی غالب بر فضای اجتماعی ایران، به عنوان یکی از تأثیرگذارترین پدیده‌های موجود در کنش‌های زبانی و غیرزبانی افراد، در میان مجلات عامه‌پسند، به عنوان بخشی از نگاه رایج بر مفهوم جنسیت، نمود یافته است. از آن جایی که به نظر می‌رسد ایدئولوژی گفتمان جنسیتی حاکم، درصد تزییق و بهره‌وری از نگاه جنسیتی خودساخته‌ای است که، تأمین‌کننده‌ی منافع‌اش باشد، و این امر خود را به شکلی قدرت‌مند، در هستی اجتماعی افراد القاء نموده است، لذا، ما برآن شدیم تا تأثیر و استیلای این خواست را، در ناخودآگاه ذهنی و گفتمان جنسیتی جامعه‌ی ایران، مورد تحلیل گفتمان قرار دهیم. در این راستا، برخی از داستان‌های موجود در مجلات عامه‌پسند فارسی منتشر شده در سال ۱۳۸۶، با پشتوانه‌ی نظری برگرفته شده از دیدگاه میشل فوکو و روش‌شناسی نورمن فرکلاف، مورد تحلیل گفتمان قرار گرفته‌اند. در این پژوهش، یافته‌های هر یک از متون، با مقوله‌های اساسی‌ای چون، سلطه، واژگونی و ناخودآگاه ذهنی، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. نتیجه‌ی به دست آمده، حاکی از این است که، ذهنیت افراد جامعه، بخصوص زنان، تحت تأثیر ناخودآگاهی است که، حامل خواست گفتمان جنسیتی حاکم می‌باشد. لذا آنها کنش‌هایی را در پیش می‌گیرند که، نه با خواست و باور خودشان، بلکه القاء گفتمان جنسیتی حاکم است که، از آنها به عنوان ابزاری در جهت بازتولید وضعیت موجود، بهره می‌برد.

واژه‌های کلیدی: جنسیت، سلطه، تحلیل گفتمان انتقادی، ناخودآگاه ذهنی، بازتولید زبان جنسیتی.

مقدمه

اهمیت جایگاه مفاهیمی چون جنسیت، سلطه و زبان، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. چرا که این مفاهیم، هر یک به تناسب نقشی که، در کنش‌های اجتماعی برعهده‌شان نهاده شده، و میزان تأثیری که بر شئون

* استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران
Ghorbanaliebrahimi@gmail.com

** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه مازندران
hs.nasehi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۹/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۰۵

مختلف زندگی افراد جامعه می‌گذارند، توجه بسیاری از اندیشمندان حوزه‌های گوناگون، و البته صاحبان گفتمان‌های مختلف را، به خود جلب نموده است. از جمله صاحب‌نظرانی که، هم خود را در ارائه‌ی فهمی متفاوت از این مفاهیم به‌کار گرفته، و ما نیز نگاه او را به عنوان الگوی نظری خود برگزیده‌ایم، اندیشمند فرانسوی «میشل فوکو»^۱ است. نقد فوکو درباره‌ی مدرنیته، اومانیزم و نیز اعلام مرگ مؤلف، او را در زمره‌ی اندیشمندان بحث‌انگیز نیمه‌ی دوم قرن بیستم قرار داد. دیدگاه‌های فوکو در زمینه‌ی دانش، قدرت، گفتمان، فرهنگ و جنسیت، او را در شمار متفکران مطرح اروپا در آورده است. فوکو، نقد خود را بر پایه‌ی سنت فلسفی نیچه^۲، هایدگر^۳ و ژرژ باتای^۴، استوار ساخته است. به همین جهت، در نوشته‌هایش در پی نفی همستگی میان عقلانیت، رهایی و ترقی است، و می‌کوشد اثبات کند که، اشکال جدید قدرت و معرفت، زمینه‌ی رشد و گسترش سلطه را فراهم می‌سازند.

علاوه بر توجه به ناخودآگاه ذهنی، ناگفته‌ها و نانوشته‌ها، زبان نیز، بخشی از توجه فوکو را به خود معطوف نموده بود. زبان در عرصه‌ی روزمره، آکنده از نمادهای جمعی است، که استعداد هم‌اندیشی‌های جمعی را، فراهم می‌آورد. از نقطه‌نظر «گفتار-کنش»، که برگرفته از نظریه‌ی ویتگنشتاینی «پیوند تنگاتنگ میان بازی‌های زبانی و شکل‌های عینی و ملموس زندگی» است، زبان نیز یک رویداد است، به‌جای آن که صرفاً بیان‌گر رویدادهای بیرون زبان باشد. زبان، به مثابه یک رویداد، که از حدّ بازنمایی فراتر رفته است، در کانون کنش‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. به اعتقاد آلتوسر، ایدئولوژی – به‌عنوان یکی از مفاهیم همیشه حاضر و البته پنهان، در کنه گفتمان غالب در این تحقیق – نه تنها آگاهی کاذبی که، ارتباط میان فرد و واقعیت عینی را وارونه می‌کند، بلکه امر بنیادینی است که، در سطح ناخودآگاه جمعی جای دارد، و وارونگی را در سطح ناخودآگاه جمعی بازسازی و بازتولید می‌نماید. به زبان سوسوری، ایدئولوژی مارکس به‌نحوی به سطح خودآگاه زبان اشاره دارد. اما آلتوسر، ایدئولوژی را به سطحی ارتقاء داد که، به منزله‌ی ساختار کلانی است که، صور گوناگون کاربرد روزمره‌ی زبان را تعیین می‌بخشد. پژوهش حاضر، کم‌تر با نگاه سوسوری منطبق است. چرا که، بیشتر سعی شده دیدگاه فوکو را، که قایل به عدم صامت بودن متن است، مطمح‌نظر قرار دهیم.

1. Michel Foucault
 2. Friedrich Nietzsche
 3. Martin Heidegger
 4. Georges Bataille

طرح مسئله

«یکی از طرق مفروض برای مطالعه‌ی تحولات در عرصه‌ی جامعه، مطالعه‌ی ساختار گفتمان‌های قدرت و در این پژوهش، ساختار گفتمان جنسیتی در ایران است. مقصود از گفتمان جنسیتی، آن گروه از بیان‌های معطوف به سلطه است که، واجد دو مشخصه‌ی اصلی‌اند: اول آن‌که، خواست جنسی اصلی‌ترین مضمون آن‌هاست، و دوم آن‌که، به یک گفتمان هژمونیک بدل شده‌اند، و به‌عنوان یک گفتمان عام و شایع، یک دوره از تاریخ اجتماعی ایران را، رقم زده‌اند» (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۵: ۱۲).

ما گاهی در سخن گفتن و قلم زدن پیرامون جنسیت ناتوانیم، و یا اینکه دچار خود کنترلی می‌گردیم. این پدیده، مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های ملموس و دم‌دستی، کم‌تر جدی گرفته می‌شود. ولیکن به جرأت می‌توان گفت که، اکثر کنش‌های اجتماعی، به‌گونه‌ای آمیخته با جنسیت‌اند. لذا، پرداختن به چنین موضوعی، آن هم با نگاهی متفاوت، ضروری به‌نظر می‌رسد. البته نباید از یاد برد که، همواره کنش‌های متفاوت با سنت‌های پایداری که، عرف براساس آن عمل می‌کند، واکنش‌های تندی را به همراه داشته است، و در این میان، شاید «زنان بیشتر از مردان به بازتولید سنت‌های خانوادگی، روابط محلی و آداب و رسوم سنتی می‌پردازند» (الکوف، ۱۳۸۵: ۶۲). و در کنار آن‌ها «قانون، سنت و آداب و رسوم جامعه، هر یک به نوعی مسئول این وقفه‌های عجیب سکوت و سخن گفتن بوده‌اند» (وولف^۵، ۱۳۷۹: ۷۳).

یکی از مفاهیمی که، ما در پی شناسایی آن هستیم، چگونگی بازتولید زبان جنسیتی، در کنش‌ها و منش‌های اجتماعی است. این شناسایی، البته در کنش‌های زبانی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هر پارادایمی، در جهت تثبیت خود، بسته به مسائل پیش‌رو، از گفتمان‌های گوناگونی بهره می‌گیرد. گفتمان جنسیتی، به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین وجوه هر پارادایم، اقتضائاتی دارد که، همواره در پی بازتولید آن به‌سر می‌برد. در این راستا، ابتدا می‌بایست برخی احکام، به‌عنوان باید مؤکدی تلقی گردند که، گریزی از آن نبوده و هستی اجتماعی وابسته به آن است. لذا، سلطه‌ی زبانی، به‌عنوان ابزاری کارآمد و مؤثر، به کمک گفتمان غالب می‌آید. این استیلای پرنفوذ و همه جا حاضر، مهم‌ترین و تأثیرپذیرترین نقطه را نشانه رفته و بیان، نگاه و خواست‌اش را القاء می‌کند. ناخودآگاه ذهنی افراد، همان نقطه‌ی هدف چنین گفتمان‌هایی است. ابزاری که، بدون کم‌ترین هزینه برای نگاه حاکم، خواست او را درونی، تبلیغ و حفاظت می‌نماید.

⁵. Virginia Woolf

اکنون، پرسش پیش‌روی این است، که بازتولید این‌گونه گفتمان‌ها، چگونه در زبان عامه‌ی مردم رسوخ کرده و بی‌پروا ذهنیت‌ها را از آن خود نموده است؟ ردپای این بازتولید، در مجلات عامه‌پسند که نمونه‌های تحلیلی ماست، چگونه است؟ و نگاه جنسیتی رایج در فرهنگ ایران، به چه اشکالی آن را تقویت می‌کند؟ این پژوهش، درصدد است تا با فهم «هرمنیوتیک»^۶ی نوشتار برخی از مجلات عامه‌پسند درباره‌ی جنسیت، به معناکاو و تفسیر واژگانی دست یابد که، هر یک از ما، بسیار با آن مواجه شده‌ایم. ولیکن بی‌توجه به زنده بودن کلمات، آن‌را ساکن و خاموش تصوّر کرده، به‌سادگی از کنارشان عبور نموده‌ایم. از آن‌جایی که، شاید بتوان گفتمان‌ها را تجلی پارادایم‌های زمان خود تصوّر نمود، ما بر آن شدید تا گفتمان جنسیتی پارادایم حاکم بر ساختار زبانی جامعه‌ی ایران را، مورد تحلیل قرار داده و بازتولید همیشگی آن‌را، کشف نماییم. همان‌گونه که، ما هرگز نمی‌توانیم بدون لحاظ شرایط اجتماعی و موقعیت مکانی/ زمانی، پدیده‌ای را مورد تحلیل صحیح و عمیق قرار دهیم، در فهم و تحلیل هر گفتمانی نیز، ما ناچار از تیزبینی خاصی نسبت به وضعیتی هستیم که، آن گفتمان در آن شکل‌گرفته است. لذا، بررسی ما حول تحلیل برخی شماره‌های مجله‌های عامه‌پسند منتشر شده در سال ۱۳۸۶، به‌عنوان یکی از نمودهای زبانی و محل تجلی قسمتی از نگاه معطوف به جنسیت، در جامعه‌ی ایران می‌گردد.

بنابراین، مسئله و سؤال اصلی تحقیق حاضر این است که چگونه زبان جنسیتی که زبان مردانه است در جامعه‌ی ایران بازتولید می‌شود و به‌عنوان یک گفتمان حاکم، تداوم می‌یابد.

مفاهیم اساسی

زبان و جنسیت:

یکی از مسائلی که، اخیراً مورد توجه انسان‌شناسان زبان قرار گرفته است، استفاده از زبان، به طرق گوناگون در بین زن و مرد است. با توجه به اینکه، برخی تفاوت‌های میان زن و مرد، نتیجه‌ی عوامل اجتماعی‌ای است، که نمونه‌ای از آن، در گفتار زن و مرد نمود پیدا می‌کند، برخی از دانشمندان علوم اجتماعی، بر این باورند که، نحوه‌ی گفتار زنان و مردان، با هم متفاوت است. مردان و زنان، از آن‌رو از نظر اجتماعی تفاوت دارند که، جامعه نقش‌های اجتماعی متفاوتی برای آنان تعیین می‌کند، و الگوهای رفتاری متفاوتی را از آنان انتظار دارد. قرار دادن مردان و زنان در قطب‌های مخالف و در نتیجه متفاوت را، باید در یکی از سنت‌های گسترده‌تر تفکر زبان‌شناختی دید، که ریشه در دیدگاه‌های ساخت‌گرای زبان

⁶. Hermeneutics

دارد. زبان‌شناسان متوجه شدند که برای فهم تأثیرات جامعه بر سیستم زبان به دیدگاهی نیاز دارند که، بر شأن زبان به‌عنوان مقوله‌ای زنده و مورد استفاده در دنیای واقعی، و توسط گویندگان واقعی تأکید ورزد. در جریان ظهور همین سنت زبان‌شناسان اجتماعی بود که، بسیاری از بررسی‌های اولیه در خصوص زبان و جنسیت، صورت گرفت^۷ (پاک‌نهاد جبروتی، ۱۳۸۱: ۱۵). با این دیدگاه مشخص می‌شود که، اگر زنان به‌گونه‌ای خاص صحبت می‌کنند، مردان هم به‌گونه‌ای متفاوت با آن صحبت خواهند کرد. همین دیدگاه است که، متغیرهای آوایی مجزایی برای هر جنس تعیین می‌کند، و ما را هرچه بیشتر، تحریک به واکاوی پیرامون خویشتن خویش، و دیگری آشکاری که، به واقع حامل پنهان‌کاری‌های فراوانی است، می‌نماید. شاید این سخن گادامر، با اندکی تأمل گویای بحث باشد. گادامر می‌نویسد: «بازشناختن آنچه از آن خودمان است، در آنچه بیگانه است، و در آن خانه گزیدن، جنبش بنیادی روح است، که هستی‌اش تنها مبتنی است بر بازگشت از آنچه غیر است به خویشتن» (واینسهایمر، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

همان‌گونه که ترادگیل^۷ اشاره کرده است، «زبان‌گونه‌های جنسی نیز، نتیجه‌ی طرز تلقی‌های اجتماعی مختلف نسبت به رفتار زنان و مردان، و طرز تلقی‌هایی هستند که، درنهایت خود زنان و مردان، به‌عنوان یک نماد اجتماعی دارند» (۱۳۷۵: ۱۲۵-۱۲۴). به‌عبارت دیگر، زنان و مردان بدین علت آن‌طور صحبت می‌کنند که، احساس می‌نمایند زبان‌گونه‌ی خاصی متناسب با جنسیت آن‌هاست.

گفتمان

اصطلاح تحلیل گفتمان، نخستین‌بار در زبان‌شناسی و توسط زلیک‌هریس به‌کار رفت (شفرین، ۱۹۹۴: ۲۴). سارا میلز در کتاب خود گفتمان، رویکردهای زبان‌شناسانه به گفتمان را به این شکل بیان می‌کند که در یک رویکرد زبان‌شناسی «گفتمان، جزء یا قطعه‌ی گسترش‌یافته‌ی متن است که واجد شکلی از سازمان درونی، یک‌پارچگی یا انسجام است» و در رویکرد دیگر «باقی که پاره‌ی گفتارهای خاص در بستر آن به‌وقوع می‌پیوندد، گفتمان را تعریف می‌کند (گفتمان مذهبی، گفتمان تبلیغات). این بافت‌ها یا زمینه‌های تولید متون، شاکله‌های درونی متون خاص تولیدشده را تعیین خواهد کرد» (میلز، ۱۳۸۲: ۱۷).

لازم به ذکر است که تحلیل گفتمان در زمانی نه‌چندان طولانی از عرصه‌ی زبان‌شناسی به حوزه‌ی مطالعات اجتماعی-سیاسی کشیده شد. در این میان آرا و آثار فوکو به‌شدت فضای فکری غرب را تحت‌تأثیر قرار داد. گفتمان در نزد فوکو عبارت است از: «تفاوت میان آنچه می‌توان در یک دوره‌ی معین (بر طبق قواعد دستوری و

7. Peter Trudgill

منطقی) به صورت درست گفت، و آنچه در واقع گفته می‌شود» (فوکو، ۱۹۷۸: ۱۸). با این تعریف، فوکو توجه ما را، به ظرفیت نظام زبان جلب می‌کند. نظامی که، همه‌ی امکانات آن را، نمی‌توان به کار گرفت. «در حقیقت، بسیاری از امکانات نظام زبان، به خاطر دست و پاگیر بودن قواعد دستوری و عمل تاکتیکی‌شان، نادیده گرفته می‌شوند. براساس چنین درکی، نویسنده یا سخنران در لحظه‌ی نوشتن و یا سخن گفتن، میان قیدوبندهای نظام زبان، و امکانات ارتباطی نهفته در آن، که در ذات نظام است، در نوسان است» (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۲)

گفتمان همان چیزی است که، میان این دو حوزه، یعنی قیدوبندهای زبان و امکانات ارتباطی نهفته در نظام زبان، رخ می‌دهد. به گفته‌ی خود فوکو، «میدان عمل گفتمان، در یک لحظه‌ی معین، همانا قانون این تفاوت است، و نشان دهنده‌ی کردارهای خاصی است که، نه متعلق به نظامی است که در ساختمان زبان وجود دارد، و نه متعلق به برداشت صوری از آن. . .» (فوکو، ۱۹۷۸: ۱۸) بلکه آن چیزی است که، هر دوی آن‌ها را در بر می‌گیرد. فوکو، توجه ما را به لحظه‌ای جلب می‌کند که، گفتمان تولید می‌شود. لحظه‌ای که در آن، حامل گفتمان، از راه نظام زبان، هستی می‌یابد. هستی‌ای که، مربوط به شرایط عینی است. به عبارت دیگر، گفتمان در زمان حال، و در ارتباط با شرایط عینی مولد گفتمان تولید می‌شود. این مولد گفتمان است که، از طریق نظام زبان و شرایط عینی‌ای که در آن زندگی می‌کند، هستی خود را نمایان می‌سازد.

رابطه‌ی اندیشه و واقع، در پرتو نگرش گفتمانی، وجوهی تازه می‌یابد و در مقابل دو نگرش قبل قرار می‌گیرد. درحالی‌که، دیدگاه سنتی و اثباتی بر دوگانگی و تقابل ذهن و عین استوار بود، دیدگاه گفتمانی ساخت‌های دوگانه و تقابلی ذهن و عین را شالوده‌شکنی می‌کند، و به دیدگاهی جدید درباره‌ی ارتباط میان اندیشه و واقع دست می‌یابد. به‌طور کلی، نگرش گفتمانی این باور را تقویت می‌کند که، جهان انسان و اجتماع، توده‌ای بی‌شکل و بی‌معناست، که در قالب گفتمان‌های مسلط در هر عصر و دوره‌ای خاص، معنا یافته و شکل گرفته، و اندیشه‌ها نیز در چارچوب همین گفتمان‌ها تحقق می‌یابند.

از نظر پیروان این دیدگاه، «نظریه‌ی گفتمان از سه ایده‌ی پست‌مدرنیستی الهام می‌گیرد، که عبارتند از: نقد لیوتار^۸ نسبت به فراروایت‌های تجدد، موضع بنیادستیز رورتی^۹ و سوم موضع ضد جوهرگرایانه‌ی دریدا» (میرموسوی، ۱۳۸۴: ۶۵). نظریه‌ی گفتمان، بر آن است تا چگونگی پیدایش، بسط و تحول اندیشه‌ها را به‌عنوان یک گفتمان، که سازنده‌ی معانی و فعالیت‌های سیاسی است درک و تبیین کند. چرا

^۸. Jean-Francois Lyotard

^۹. Richard Rorty

تحلیل گفتمان بازتولید زبان جنسیتی در مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران (مجلات سال ۱۳۸۶) ۳۹

که، براساس این نظریه، معانی واژه‌ها، اشیا و فعالیت‌ها در صورتی قابل فهم‌اند که، در حوزه‌ی گفتمانی خاص قرار گیرند. از این‌رو، درک هر فرآیندی، از جمله فرآیند بسط و تحول اندیشه‌ها، متوقف بر درک گفتمانی است که، آن فرآیند در درونش رخ داده است.

تحلیل انتقادی گفتمان

یکی از رویکردهای گفتمانی که به تحلیل رخدادهای اجتماعی- سیاسی می‌پردازد، تحلیل انتقادی گفتمان است. تحلیل انتقادی گفتمان «از طریق غیرطبیعی‌سازی کنش‌های گفتمان و متون یک جامعه، یعنی با شفاف و قابل رؤیت‌ساختن آن‌چه در گذشته ممکن بود نامرئی و به‌ظاهر طبیعی جلوه کند» عمل می‌کند و تحلیل‌گران انتقادی گفتمان «سعی دارند تا درهم‌تنیدگی کنش‌های گفتمان- زبانی را با ساخت‌های سیاسی- اجتماعی در سطح گسترده‌تر قدرت و حاکمیت به‌تصویر بکشند» (آفاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۷)

یکی از مهم‌ترین وجوه تحلیل گفتمان انتقادی در این است که، تحلیل گفتمان انتقادی بر اساس دیدگاه سازنده‌گرایی اجتماعی^{۱۰} شکل گرفته است. سازنده‌گرایی اجتماعی مبتنی بر این تفکر است که، شیوه‌های صحبت کردن ما، منعکس‌کننده‌ی جهان‌مان، هویت‌هایمان، و روابط اجتماعی‌مان به صورت خنثی نیست، بلکه نقشی فعال در خلق و تغییر آن‌ها دارد. تحلیل گفتمان ساخت‌گرا و نقش‌گرا، اساساً در این چارچوب نمی‌گنجند، ولی تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه رویکرد فرکلاف^{۱۱}، رویکرد فوکو، و نظریه‌ی گفتمان لاکلاو و موفه، همگی ریشه در سازنده‌گرایی اجتماعی دارند. بر این اساس، ما برخلاف کسانی که زبان را به‌عنوان عنصری منفعل، که تحت تأثیر جهان پیرامون خود است می‌شناسند، هم‌چون فوکو، زبان را در خلق و تغییر هر آن چیزی که با آن در ارتباط است، اثرگذار می‌دانیم.

یورگنسن و فیلیپس پنج اصل اساسی تحلیل انتقادی گفتمان را به‌صورت زیر بیان می‌کنند:

۱. فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی تا حدی ویژگی زبانی- گفتمانی دارند: کردارهای گفتمانی که از طریق آن‌ها متون تولید و مصرف می‌شوند، شکل مهمی از کردار اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند که در ساختن جهان اجتماعی از جمله هویت‌ها و روابط اجتماعی نقش دارند.

۲. گفتمان سازنده و درعین‌حال ساخته‌شده است: گفتمان شکلی از کردار اجتماعی است که هم

سازنده‌ی جهان اجتماعی است و هم خود از طریق کردارهای اجتماعی دیگر ساخته می‌شود.

¹⁰. Social Constructionism

¹¹. Norman Fairclough

۳. کاربرد زبان باید در زمینه‌ی اجتماعی آن به صورت تجربی مورد تحلیل قرار بگیرد. در قیاس با برخی نظریات گفتمان که بیشتر مستعد بررسی‌های تئوریک هستند، تجربی بودن از ویژگی‌های تحلیل انتقادی گفتمان است.

۴. گفتمان به نحو ایدئولوژیک عمل می‌کند: کردارهای گفتمانی در خلق و بازتولید روابط نابرابر قدرت میان گروه‌های اجتماعی - مثلاً میان طبقات اجتماعی، زنان و مردان، اقلیت‌ها و اکثریت قومی - نقش ایفا می‌کند.

۵. تحلیل انتقادی گفتمان به لحاظ سیاسی خود را بی طرف نمی‌داند، بلکه به عنوان یک رویکرد انتقادی خود را به لحاظ سیاسی متعهد به ایجاد تغییرات اجتماعی می‌داند (تاجیک، ۱۳۷۰: ۹۰-۸۹).

سلطه

سلطه به تعریف عام، «گونه‌ای از روابط اجتماعی است که در آن، معیار پذیرش، میزان قدرت باشد، و خواست، اراده و تصمیم سلطه‌گر^{۱۲}، بر افراد مورد سلطه^{۱۳} تحمیل شود» (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۰۶). این تعریف، چندان به کار ما نمی‌آید. چرا که، اعمال سلطه را عملی یک‌سویه، از سوی یکی بر دیگری، می‌داند. برخلاف تصور فوکو که، آن را از سوی دو طرف بازی سلطه‌ورزی (سلطه‌گر/ تحت سلطه) و همچنین روابط موجود میان آن‌ها دانسته، و در هر سویی می‌جوید. گروه‌های سلطه‌گر و گروه‌های تحت سلطه، شاید نسبت به اعمال قدرت آگاه نباشند، ولیکن همواره آن‌را بازتولید می‌نمایند. بوردیو^{۱۴} نیز بر این باور است که، «ساختارهای سلطه، محصولات کار بی‌وقفه‌ی بازتولیدی است که، عوامل مختلف در آن شرکت دارند. این عوامل عبارتند از، مردها با سلاح‌هایی هم‌چون خشونت بدنی و خشونت نمادین، زن‌ها قربانیان ناآگاه خصلت خود، و نهادها هم‌چون خانواده، کلیسا، مدرسه و دولت. او دریافت که، در میان زنان و مردان، هر نظام اجتماعی، همانند ماشین عظیم نمادینی عمل می‌کند که، سلطه‌ی مردان را، به عنوان پایه‌ی نظام می‌نشانند» (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۲۸).

مبانی نظری

چارچوب نظری این پژوهش، مبتنی بر رویکرد نظری فوکو، در خصوص نسبت میان سلطه، زبان و جنسیت است. هرچند به قول آلن شریدان^{۱۵}، یکی از متخصصان اندیشه‌های فوکو: «فوکو در تحقیقات

12. Dominator

13. Dominated

14. Pierre Bourdieu

15. Alan Sheridan

خود، سخت نظریه‌گریز بود» (شردان، ۱۹۸۰: ۲۱۸). فوکو، در سراسر آثار خود، در پی تبارشناسی انسان مدرن، به‌عنوان واقعیتی تاریخی و فرهنگی بوده است. «از دیدگاه تبارشناسی فوکو، هیچ‌گونه قاعده و قانون بنیادی و غیر قابل‌تغییری وجود ندارد، و چون فلسفه به پایان خود رسیده است، هرگونه قاعده، تعبیری محسوب می‌شود که، قدرت‌مداران در سایه‌ی نظام گفتمانی خویش، به آن ارزش و کارمایه‌ی عملی بخشیده‌اند. در واقع، هر قدر متنی را تعبیر و تفسیر کنیم، به عمق آن نمی‌رسیم، بلکه درمی‌یابیم که، کلیه‌ی تفسیرها از سرچشمه‌های قدرت نشأت گرفته‌اند، و چیزی جز ساخته‌ی نظام سلطه نیستند» (ضمیران، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۶). ما نیز به پیروی از او، در پی یافتن اراده‌ی معطوف به قدرت و البته پنهان، در ساختار زبان جنسیتی نشریات عامه‌پسند فارسی هستیم، و تمام سعی خود را، در جهت آشکار نمودن این قدرت همیشه حاضر، و ملبس به پوشش‌های گوناگون می‌نماییم.

فوکو به بررسی قواعدی می‌پردازد که، تعیین می‌کنند در یک دوره‌ی تاریخی خاص، چه احکامی به‌عنوان احکام درست و معنادار پذیرفته می‌شوند. یک کنش گفتاری، زمانی به یک گفتمان هژمونیک تبدیل می‌شود که، در کنار احکام دیگر، در یک صورت‌بندی گفتمانی معنا یافته، معیارهای صدق و کذب را با خود داشته، دامنه‌ی گسترش آن در سطوح جامعه بالا بوده، و تأیید یا انکار آن، دارای پیامدهای اجتماعی جدی باشد. مهم‌ترین دستاورد فوکو را، تحلیل روابط قدرت و معرفت می‌دانند و این که رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی بین «گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت» وجود دارد. به بیان ساده‌تر، از منظر گفتمان‌های روشنفکری و تعاملات اجتماعی-سیاسی در یک جامعه، یکی از کارکردهای زبان، بازتولید سلطه است. کار تحلیل گفتمان انتقادی، درک ماهیت و شناخت سازوکارهای بازتولید سلطه است. بازتولیدی که، کوله‌بار تجربه‌ی ایرانی در هر عصری، و هر یک به بهانه‌های گوناگون، انباشته از آن است و ما نیز همواره در این پژوهش، در پی آشکار نمودن‌اش گام برداشته‌ایم.

فوکو، در یافتن ریشه‌ای برای تولید گفتمان در قرن نوزدهم، از فرآیندی سخن می‌گوید که، در آن جنسیت عامدانه به رازی برای کشف شدن بدل می‌شود. آن چه مختص جوامع مدرن است، این نیست که این جوامع جنسیت را محکوم به در سایه ماندن کرده‌اند، بلکه این است که، این جوامع با بهره‌برداری از جنسیت هم‌چون یک راز، خودشان را موظف به سخن گفتن همیشگی درباره‌ی آن کرده‌اند. او، توجه خاصی به مبحث جنسیت، مبذول داشته است. در سلسله مطالعاتی که او درباره‌ی امور جنسی انجام داده، کانون تحلیل عبارت است از،

«شکل‌های قدرت و مناسک معرفت که از طریق آن، موجود انسانی، خویشتن را به یک سوژه تبدیل می‌کند، و توسعه‌ی فنون مرتبط با علوم انسانی تفسیری و سوژه‌کننده.» (اسمارت، ۱۳۸۵: ۵۵)

از آنجا که ساختار هر متنی، از جمله مجلات مورد مطالعه در تحقیق حاضر، با ساختار اجتماعی و سلطه‌ی موجود در آن، به نوعی هماهنگ به نظر می‌رسد، ما سعی می‌کنیم، از این دیدگاه برای آشکارسازی روابط پنهان سلطه بهره برده، به تفسیر و تبیین بازتولید گفتمان جنسیتی و اثرات آن بپردازیم. در این مسیر، نظرات فوکو در مورد حضور همیشگی سلطه جنسیتی می‌توانند به خوبی راه‌گشا و الگو قرار گیرند. فوکو، روش‌ها و ترندهای اصلی خویش را در تحقیق، در رساله‌ای موسوم به، «گفتمانی درباره‌ی زبان» تلخیص کرد، و آن را پس از کتاب دیرینه‌شناسی دانش (۱۹۶۹)، به چاپ رساند. در این رساله، فوکو چهار اصل را برمی‌شمرد و مدعی است که، این چهار اصل در کلیه‌ی تحقیقات او، نقش کلیدی داشته است. این اصول عبارت‌اند از: واژگونی^{۱۶}، گسست و انقطاع^{۱۷}، ویژگی^{۱۸} و برون‌بودگی^{۱۹}.

واژگونی، یکی از مهم‌ترین اصول روش‌شناختی در کار فوکو، به شمار می‌رود. به اعتباری، اصل واژگونی، نه تنها بر سه اصل دیگر حاکمیت دارد، بلکه پیش‌فرض آن‌ها محسوب می‌شود. از آن جایی که پژوهش حاضر، بیش از هر چیز درصدد است تا وجوه ناندیشیده، پنهان و نانوشته‌ی گفتمان جنسیتی را مورد تحلیل خود قرار دهد، لذا به نظر می‌رسد، اصل واژگونی بهتر از سایر اصول مذکور، به کارمان آید. بنابراین، سعی نموده‌ایم در تحقیق خود، از این اصل بهره برده، بخشی از تحلیل خود را، با توجه به آن انجام دهیم. در تعریف فوکو، واژگونی عبارت است از:

«آنچه انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف، در ذهن خود احیا کند. بدین معنا که، وقتی سنت یا مکتبی تفسیر خاصی از رویدادی تاریخی عرضه می‌دارد، می‌توان با طرح تفسیر خاصی از آن، زمینه‌ی اندیشه‌ی تازه‌ای را در آن خصوص، مهیا کرد. به عبارت دیگر، وقتی پدیده‌ای از زاویه‌ی خاصی مورد توجه قرار می‌گیرد، می‌توان از زاویه و افق دیگری نیز آن را مطرح کرد» (فوکو، ۱۹۷۴: ۲۲۹).

مفاد این اصل آن است که، همواره میان انبوه گزاره‌های ممکن، تنها اندکی تحقق می‌یابند، و از تحقق دیگر گزاره‌ها جلوگیری می‌شود. بنابراین، مجموعه‌ی کنش‌های کلامی جدی، مناطق کوچکی از کل

16. Reversality

17. Discontinuity

18. Specificity

19. Exteriority

تحلیل گفتمان بازتولید زبان جنسیتی در مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران (مجلات سال ۱۳۸۶) ۴۳

کنش‌های کلامی ممکن را اشغال می‌کنند» (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۶: ۵۵). فوکو معتقد است، «فاعل شناسا در این امر دخالتی ندارد، بلکه رخدادهای گفتمانی همواره درون حفره‌ها اتفاق می‌افتند» (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۶: ۲۱۰). بنابراین، هرگز نباید به دنبال خاستگاه گفتمان در ذهن نویسنده بود. فوکو، در توضیحی جامع در این باره می‌نویسد: «هرجا بنا به روش سنتی گمان می‌رود، می‌توان سرچشمه‌ی گفتار را در چهره‌هایی چون مؤلف، ماده‌ی علمی و ارادت به حقیقت، که به نظر می‌رسد نقش مثبتی دارند یافت، بنا را بر منفی بودن آن تأثیرها گذاشت» (فوکو، ۱۳۸۰: ۴۶).

این دیدگاه، برخلاف سنت هگلی، هرگز برخلاقیت فکر و فاعل شناسا تأکید نمی‌کند، بلکه «رابطه‌ی متفکر/گفتمان را، واژگونه می‌سازد و به گفتمان/متفکر بدل می‌کند. هر صورت‌بندی گفتمانی، بر طبق قواعد خاص خود، مکان‌هایی را برای متفکرین آماده کرده است تا آن‌ها را اشغال کنند. این قواعد، قبل از ظهور اندیشه‌گر وجود داشته‌اند و پس از او و نیز تا زمانی که صورت‌بندی گفتمانی وجود دارد، برقرارند» (میرموسوی، ۱۳۸۴: ۷۶). او، در رساله‌ی «گفتمانی درباره‌ی زبان» آورده است که، اصل واژگونی، در پی آن است که، سبک گفتمان حاکم بر نگاه تاریخی یا فلسفی را کالبدشکافی، و در واقع ساخت نااندیشیده‌ی آن را بررسی کند. گفتنی است که، فوکو با به‌کارگیری اصل واژگونی، درصدد برآمد تا در فرض معقولیت اندیشه‌ی آدمی، تردید کند. به نظر او، «نباید اندیشه و گفتمان متکی بر آن را امری عقلی و مثبت بدانیم. بدین معنا که، وقتی با گفتمانی روبه‌رو می‌شویم، نخست گمان می‌کنیم که، گزاره‌های مندرج در آن فاقد هرگونه تناقض است. بدیهی است که، با چنین فرضی، هرگونه انحراف از حدود قلمرو آن گفتمان، دارای گوهر و منش سلبی محسوب خواهد شد. چرا که، برای خود گفتمان، نوعی کارکرد اثباتی قائلیم» (ضمیران، ۱۳۷۸: ۳۹).

ترفند واژگونی مورد بحث فوکو، با مراتب و سطوح گوناگون گفتمان سروکار دارد. او، سویه‌ی منفی گزاره‌هایی را که در هر گفتمان نهفته است، مورد تحلیل قرار داد، و گفت: «گفتمان درباره‌ی جنون، پزشکی، کیفرشناسی، جنسیت و غیره از همین نگاه واژگونه فراهم آمده است» (وایت^{۲۰}، ۱۹۸۷: ۱۱۰). به اعتباری، او کلیه‌ی ادعاهای فلسفه‌ی روشنگری را، در معرض این روش، واژگون ساخت و از منظری دیگر به آن‌ها پرداخت.

²⁰ . Hayden White

دومین اصل فوکو، ناپیوستگی^{۲۱} (گسست و انقطاع) است. طبق این اصل، گفتمان عملی نامستمر و گسسته تلقی می‌شود، که جلوه‌های متفاوت آن، گاه‌گاه و به صورت تصادفی گرد هم می‌آیند و دانش را تولید می‌کنند، اما به همان آسانی هم ممکن است از هم بپاشند. فوکو می‌نویسد: «گفتارها را باید چونان پراتیک‌های ناپیوسته‌ای تلقی کرد که، به هم بر می‌خورند و گاه با هم جفت می‌شوند، ولی در ضمن، از کنار هم رد می‌شوند، بی آنکه از هم خبر داشته باشند، یا یکدیگر را طرد می‌کنند» (فوکو، ۱۳۸۰: ۴۶). سومین اصل، ویژگی^{۲۲} است. از نظر فوکو، «سامان و انگاره‌ی دانایی و زبانی هر عصر، ویژگی خاص خود را دارد» (ضیمران، ۱۳۷۸: ۵۱). بنابراین، «انواع مشخص گفتمان دارای نوع تاریخی خاص خود هستند» (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۶: ۱۵۸). «هر گفتمانی، فضای خاصی برای جولان ایجاد می‌کند، که همان حوزه‌ی گزینش‌های ممکن است» (همان: ۱۵۶) جهان نیز در پرتو همین گفتمان‌های خاص قابل شناسایی است. بر این اساس، «جهان هم‌دست شناسایی ما نیست» (فوکو، ۱۳۸۰: ۴۷). آخرین اصل فوکویی، «برونی» یا «برون بودگی»^{۲۳} است. بر طبق این اصل، پژوهش‌گر نباید درصدد درک هسته‌ی پنهان سخن باشد، بلکه باید، شرایط بیرونی هستی گفتمان را دریابد. با درک عناصر بیرونی، که رویدادهای گفتمانی را امکان‌پذیر کرده‌اند، ماهیت گفتمان قابل شناسایی است (ضیمران، ۱۳۷۸: ۵۸-۵۴).

روش تحقیق

تحقیق حاضر، با استفاده از روش تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف، به بررسی سلطه‌ی جنسیتی در ساختار زبانی جامعه‌ی ایران می‌پردازد، و جنبه‌های مختلف گفتمان‌های زنانه و مردانه را، در مجلات عامه‌پسند فارسی، که در سال ۱۳۸۶ در ایران منتشر شده‌اند، بررسی می‌کند، که با اتخاذ و انجام مراحل ذیل، تحقق می‌یابد:

- مطالعه‌ی مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران، پیرامون تحلیل انتقادی گفتمان، سلطه و جنسیت.
- طبقه‌بندی آراء و اطلاعات.
- انتخاب چند متن از متون فارسی، به‌عنوان پیکره‌ی تحقیق.
- توصیف و تبیین هریک از دیدگاه‌ها، از جنبه‌ی نظری.

21. Discontinuite

22. Specificite

23. Exterieur

- بیان مشخصات متن و تحلیل متن، بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی.

روش تحلیل گفتمان انتقادی، یک روش کیفی است که، از اصلاح روش‌های اولیه‌ی تحلیل رسانه‌ها، حاصل شده است. اصلاحی که، شالوده‌ی زبان‌شناسی دارد. تحلیل انتقادی گفتمان، به‌طور عمده تشریح داده‌های کیفی است و نه داده‌های کمی.

«در روش تحلیل گفتمان، متون با توجه به اهداف تحقیق، از سه جنبه قابل بررسی هستند: از حیث «مضامین»، «روابط» و «فاعلان اجتماعی». مضامین، که مقوله‌ی مورد استفاده‌ی ما در این پژوهش است، دال بر ویژگی‌هایی از متن است که، نشان‌دهنده‌ی تجربه‌ی تولیدکننده‌ی متن، از جهان طبیعی یا اجتماعی است، که فرکلاف ویژگی مذکور را، «ارزش تجربی» می‌نامد. بنابراین، ارزش تجربی با محتوا، دانش و اعتقادات سروکار دارد. روابط، معطوف به ویژگی‌هایی است که، در متن دال بر روابط اجتماعی (ارزش رابطه‌ای)، و بازتاب الگویی از روابط اجتماعی است. فاعلان، ناظر به ویژگی‌هایی از متن است که، دال بر هویت فاعلان اجتماعی است (ارزش بیانی) (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۲). از آنجایی که توجه ما در این تحقیق، بیشتر به نوع نگاه، باور و زیست‌جهان افراد معطوف گشته است، مقوله‌ی مضامین را جهت تحلیل خود، کارتر تشخیص دادیم. لذا، از میان مقولات نام برده شده، تنها از این مقوله بهره خواهیم برد. همان‌گونه که می‌دانیم، بسیاری از روش‌ها، در سطوح و مراحل گوناگونی انجام می‌شوند. تحلیل گفتمان نیز، از این قاعده جدا نبوده است. بنابراین، یادآوری می‌شود که، «تحلیل گفتمان در سه سطح انجام می‌شود: توصیف، تفسیر، تبیین.

۱-توصیف: مرحله‌ای است که، به ویژگی‌های صوری متن با توجه به جنبه‌ی مورد بررسی (مضامین، روابط و فاعلان)، پرداخته می‌شود.

۲-تفسیر: مرحله‌ای است که، با استفاده از ویژگی‌های صوری‌ای که در مرحله‌ی پیشین مشخص شده است، گزاره‌های تلویحی و رابطه با ذخایر و منابع اجتماعی را، آشکار می‌سازد. تفسیر متن، شامل دو مرحله است: ۱- تفسیر متن ۲- تفسیر زمینه‌ی متن. تفسیر متن، شامل سه مرحله است، که عبارت‌اند از: معنای کلام^{۲۴}، انسجام موضعی^{۲۵} و ساختار متن. تفسیر زمینه‌ی متن، شامل دو مرحله است: ۱- زمینه‌ی

²⁴ . Meaning of Utterance

²⁵ . Local Coherence

موقعیتی^{۲۶}: یعنی ارتباط متن با موقعیت فیزیکی، و شرایط طرف‌های گفتگو. ۲- زمینه‌ی بین متنی^{۲۷}:
یعنی ارتباط با گفتمان‌های جاری در تعامل گفتاری.

۳- تبیین: رابطه‌ی میان متن و ساختارهای اجتماعی، که رابطه‌ای دوسویه است. یعنی، هم نشان‌دهنده‌ی ساخته شدن گفتمان توسط ساختارها و بازتولید ساختارها از خلال گفتمان‌هاست، و هم تأثیر خلاقانه‌ی گفتمان، در تغییر ساختارهای اجتماعی است» (اباذری، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

در این پژوهش، ما از میان سه سطح نام برده، بیشتر به سطح اول (توصیف) البته به‌طور اختصار، و سطح سوم (تبیین) توجه نموده، متون را با توجه به آن‌ها و مقولات از پیش گفته شده، تحلیل خواهیم نمود. سطح تفسیر، در حال حاضر مورد توجه ما نمی‌باشد. هرچند در تحلیل هر متنی، ناگزیر به تفسیر هستیم.

زمینه‌ی تحقیق حاضر، مجلات عامه‌پسند فارسی‌ای هستند که، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، حامل وجهی از گفتمان جنسیتی‌اند. از این میان، برخی از شماره‌های آن‌ها، براساس روش انتخاب عقلانی و مراحل مذکور، مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. مراحل تحلیل هر متن، بدین شرح است. اولین مرحله برای انتخاب متون، تفکیک عناوین گوناگون مجلات عامه‌پسند فارسی منتشر شده در داخل ایران، به‌گونه‌ای بوده است که، تا جای ممکن، از هر عنوانی یک شماره انتخاب گردد. ولی از آنجایی که این امر محقق نشد، ما به دلیل کمبود منابع مورد تحقیق، ناچار از انتخاب دوباره‌ی برخی از عناوین شدیم. در مرحله‌ی بعد، متون براساس دارا بودن وجهی از زبان جنسیتی، و گفتمان جنسیتی غالب و مغلوب، جهت تحلیل نشانه‌گذاری شدند.

این متون، شامل داستان‌های منتشر شده در این مجلات بوده، و سعی شده تا از هر عنوان مجله، تنها یک داستان، انتخاب شود. بنابراین واحد مشاهده و واحد تحلیل یک داستان است. همه‌ی شماره‌های این مجلات، در سال ۱۳۸۶ منتشر شده‌اند. یعنی سالی که، دولت وقت ایران، در ثبات نسبی خود به سر می‌برده است، و لذا گفتمان حاکم، تأثیر خود را بر کنش‌های افراد جامعه گذارده بود. این انتخاب از آن جهت بوده که، تحلیل ما از واقع‌بینی و مطابقت بیشتری برخوردار شود.

تحقیق حاضر در پی حضور همیشگی مفهوم سلطه، که از دیدگاه فوکو همواره حضور خود را در بودن اجتماعی افراد تأکید می‌نماید، و با تغییر شکل دیگرگون رخ‌نمایی می‌کند، سعی در واکاوی کنش‌های زبانی موجود در ذهنیت ناخودآگاه کنشگران حاضر در متون مورد بررسی دارد. ناخودآگاهی که، از سوی متفکرینی

²⁶. Situational Context

²⁷. Intertext Context

تحلیل گفتمان بازتولید زبان جنسیتی در مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران (مجلات سال ۱۳۸۶) ۴۷

چون اشتراوس، لاکان، فروید و حتی فوکو، بیش از ذهن آگاه مورد توجه قرار گرفته، و نقش تأثیرپذیر آن از گفتمان حاکم و تأثیرگذار آن بر کنش‌های اجتماعی افراد، قابل انکار توصیف شده‌است. هم‌چنین، درصددیم تا با تقابل ضدگفتمان‌ها با گفتمان غالب، مقوله‌ی واژگونی را، در میان متون مورد تحلیل، جستجو نماید. ضدگفتمان‌هایی که، هر یک با ایجاد مقاومتی نو، در مقابل خواست و نگاه گفتمان حاکم، ایستادگی نموده، سعی در دیگرگون نمودن وضعیت موجود دارند. از آنجایی که این سه مقوله‌ی بسیار پراهمیت (سلطه، ناخودآگاه ذهنی و واژگونی)، در تحلیل هر وضعیتی به‌خصوص گفتمان جنسیتی بسیار تأثیرگذار و کاربردی‌اند، ما از آن‌ها به‌جای هر مقوله‌ی دیگری، در تحلیل خود بهره برده‌ایم.

فهرست متون مورد بررسی

شماره‌ی بررسی	نام مجله	عنوان داستان	تاریخ انتشار	شماره‌ی انتشار	جنسیت راوی
۱	اطلاعات هفتگی	خودم کاشتم	۱۳۸۶/۱۲/۸	۳۳۱۷	زن
۲	خانواده‌ی سبز	سرزمین مادری	نیمه‌ی اول خرداد ۱۳۸۶	۱۷۸	زن
۳	روزهای زندگی	گول خوردم	۱۳۸۶/۸/۱	۲۹۳	مرد
۴	خانواده	راه باریک آشتی	۱۳۸۶/۱۱/۱۵	۳۶۴	زن
۵	صبح زندگی	انتقام	نیمه‌ی دوم آذر ۱۳۸۶	۶۷	زن
۶	اطلاعات هفتگی	نقره‌داغ	۱۳۸۶/۲/۱۲	۳۲۷۶	مرد
۷	خانواده‌ی سبز	کیوتر با باز	۱۳۸۶/۷/۱	۱۸۶	زن
۸	روزهای زندگی	بحران	۱۳۸۶/۱۰/۱۵	۲۹۸	زن
۹	خانوده	درس فراموش نشدنی	۱۳۸۶/۶/۱۵	۳۵۴	مرد
۱۰	خانواده	دل خوشی کوچک‌من	۱۳۸۶/۵/۱	۳۵۱	زن
۱۱	اطلاعات هفتگی	لبخند زندگی	۱۳۸۶/۴/۲۷	۳۲۸۶	مرد

تجزیه و تحلیل یافته‌ها

اکنون با توجه به چارچوب نظری و روش‌شناسی، به تحلیل گفتمانی مجلات عامه‌پسند فارسی، با توجه به مقولات سلطه، واژگونی و ناخودآگاه ذهنی می‌پردازیم. به دلیل محدودیت در فضای مقاله، امکان نقل همه‌ی متون مورد تحلیل نیست. لذا، تنها برخی واژه‌ها یا جمله‌های مهم، ذکر خواهند شد.

بررسی مقولات

مقوله‌ی «سلطه»:

این مقوله، در متن شماره‌ی ۱، خود را به گونه‌های مختلف، و در فضاهای گوناگونی، نمایان می‌سازد. اگر اندکی فوکویی به مسئله نظر افکنیم، و داستان را خوب بکاوییم و فهم کنیم، به روشنی حضور گونه‌ای دیگر از کنش‌های سلطه‌ورزانه را، از سوی هر دو شخصیت اصلی داستان، مشاهده خواهیم نمود. ابزاری که، تنها از شخصی به شخص دیگر و از گونه‌ای به گونه دیگر مبدل می‌شود، و همواره خود را در تاروپود هستی اجتماعی، نگاه می‌دارد. از این جمله است نمونه‌ی حاضر، «از آن جایی که، آن روزها به هیچ وجه حاضر نبودم دوستانم را ترک کنم، و در عین حال عادت کرده بودم که، سامان نیز مانند خانواده‌ام مطیع امر من باشد! لذا، برای اولین بار، زمینه‌ی دعوا را مهیا کردم و با صدای بلند فریاد زدم. . .» (طیب، ۱۳۸۶: ۱۵).

سلطه، به گونه‌ای آشکار خود را در لابه‌لای جمله‌های داستان شماره‌ی ۲، می‌نمایاند. این گونه سلطه، که به نمایی مردسالارانه رخ می‌نماید، در این متن، ناتوانی سه انسان متعلق به جنسیت فروتر را، در مقابل توانایی حل مشکلات یک انسان از جنسیت فراتر، به رخ می‌کشد. جمله‌ای که، علاوه بر این نمای آشکار، سخن‌ها در پس خود، ناگفته دارد. سخنانی که، شاید مهم‌ترین‌شان معطوف به سازماندهی خواسته و ناخواسته‌ی ساختاری است که، جنسیت‌ها را به فرمان‌بری از خود وا می‌دارد. این مقوله، خود را در تاروپود روابط خانوادگی متن شماره‌ی ۳، جای داده است. این متن، ما را به یاد تحقیقات انگلس در مورد اشکال خانواده‌های ابتدایی، و چگونگی روابط حاکم بر آن‌ها، و تغییرات رخ داده می‌اندازد. پس از این که این نهاد اجتماعی، از فراز و نشیب‌های بسیاری عبور نمود، به مرحله‌ای رسید که، ارزش زن به‌عنوان یکی از ارکان اساسی خانواده، به کاستی نهاد و آرام‌آرام به کالایی در جهت آمال و خواسته‌های مردانه درآمد.

متن شماره‌ی ۴، در پس زبانی که هر دو جنسیت از آن بهره می‌برند، وجهی دیگر از سلطه‌ی حاکم بر وضعیت جنسیتی جامعه‌ی ایران را، بازنمایی می‌کند. تاحدی که، شخصیت زن داستان، با وضعیت سلطه‌ورزانه‌ی موجود عجین شده، آن را طبیعی وجود خویش تصور می‌کند. لحن خاص سخن گفتن، با

توجه به روند داستان و جنسیت سخن‌گو، حاکی از تردید در تصمیم‌گیری و پشیمانی از عملی است که، وی در قبال کیومرث (شوهر شهناز)، انجام داده است. همان ویژگی‌هایی که، بسیاری از محققان مسائل جنسیت در ایران، از جمله نرسیسیانس، در آثارشان به آن‌ها اشاره داشته‌اند. خصوصیات موجودی فرودست و همواره تحقیر شده در تاریخ، انسانی، که با پذیرش سلطه‌ی روا داشته شده، دست به توجیه موقعیت و شرایط خود می‌زند، و برای پایداری این وضعیت تلاش نموده، نگران و هراسان دگرگونی آن است.

در متن شماره‌ی ۵ نیز، مقوله‌ی سلطه با حضور مفاهیم و صفاتی هم‌چون حسادت، کینه و خبرچینی، استیلا‌ی خود را بر شخصیت داستان، به نمایش گذارده است. استیلا‌یی که، همواره با تغییر شکل خود، علاوه بر تثبیت در بودن خویش، سعی در نامرئی جلوه دادن حضورش می‌نماید.

در متن شماره‌ی ۶ نیز، هم‌چون بیشتر متون دیگر، مقوله‌ی سلطه را می‌توان مشاهده نمود. معمولاً در جوامعی چون ایران، با ساختار مردسالار حاکم بر آن، اخذ تصمیمات مهم و در برخی مواقع حتی تصمیمات روزمره‌ی زندگی، با مردان (به‌عنوان صاحبان قدرت و پایگاه اجتماعی) است، و زنان بدون اجازه‌ی آن‌ها، جرأت و فرصت چنین کنش‌هایی را ندارند. مانند این نمونه‌ها، «سهیلا سرش را پایین انداخت، و رو به آسفالت کف پشت‌بام گفت: بهت که گفته بودم نیا... بابام به داداشم گفته که، شش‌دانگ حواسش بهم باشه... می‌ترسم بیاد اینجا و ببینتمون، و اون وقت دیگه واویلاست...» (طیب، ۱۳۸۶: ۱۴) یا «توی خونه‌مون، من واسه خریدن کفش و مانتوی خودم هم، اجازه ندارم اظهار نظر کنم، اون وقت انتظار داری بگم: پویا رو دوست دارم؟» (همان منبع) ما در این متن، به روشنی می‌توانیم جایگاه اجتماعی‌ای که، افراد به تناسب جنسیت خود، در نظام اجتماعی به خود اختصاص داده‌اند را، مشاهده نماییم. جایگاهی که، همواره بر برتری مردان بر زنان تأکید می‌ورزد، و آن را گوش‌زد می‌نماید.

زبان به‌کار برده شده در بسیاری از جمله‌های متن شماره‌ی ۷ نیز، سرشار است از میزان بالایی از شدت عصبانیت و خودبرتربینی خاص سخن‌گو (وحید). نوع بیان برخی از جمله‌های متن شماره‌ی ۷، که با ظاهری پرسشی، ولی با مضمونی تحمیلی و از موضعی برتر نسبت به وضعیت، و برای به رخ کشیدن جایگاه سخن‌گو، خطاب به مخاطب بیان شده است، مختص جنسیت مردانه است، که با علم به این‌که زنان نیز به چنین طرز سخن‌گفتنی عادت تاریخی داشته، و همواره خود را محکوم به سکوت و صبوری می‌نمایند، با تأکید هرچه بیشتر، توان فاعلیت خود را به رخ می‌کشد.

در متن شماره‌ی ۸، ما شاهد استیلا‌ی ساختاری هستیم که، خواسته‌ی خویش را به وسیله‌ی ابزارهای انسانی خود، تحمیل می‌کند. لذا، سخن پدر و مادر منصور، براساس این اصل بنا شد که، قوانین ایران به گونه‌ای است که، به پدر و اجداد پدری، بیش از مادر و اجداد مادری اهمیت داده، و آن‌ها را محق‌تر از مادر برای حضانت فرزندش می‌دانند، که این خود زائیده‌ی نگاه مردانه، و تولید شده‌ی تفکر پدرسالارانه است، که علی‌رغم تلاش مادر، هیچ شانس را برای او در جهت حضانت کودک‌اش ایجاد نمی‌کند. مگر در مواردی خاص، آن‌هم با هزار جور شرایط و اما و اگر. به این جمله توجه کنید، «پدر و مادر منصور، به دادگاه مراجعه کردند و گفتند: حضانت ساغر (دختر منصور و نیلوفر)، باید به ما سپرده شود. او یادگار پسرمان است. خیلی مقاومت کردم، اما نتوانستم» (جاودان، ۱۳۸۶: ۱۶).

در این متن، استراتژی سلطه به شکلی متفاوت از سایر متون، اعلام وجود نموده است. این بار این ساختار موجود است که، حامل وجهی از اعمال برتری خود، بر جنسیتی است که، همواره قرون متمادی فرودستی را، به یدک می‌کشد. بدین ترتیب، ما شاهد محقق شدن تئوری فوکو، در مورد تغییر شکل سلطه از گونه‌ای به گونه‌ای دیگر، و حضور همیشگی‌اش در بودن اجتماعی جامعه‌ی ایران، می‌باشیم. این مقوله در متن شماره‌ی ۹، جهت و البته فاعلی دیگر یافته است. ما در این متن، نقطه‌ی حامل مفهوم سلطه را، نه در شخصیت‌های داستان و یا روابط موجود در آن، بلکه در خارج از متن، در نگاه و خواسته‌ی نویسنده در می‌یابیم. متن، به قدری حامل نگاه پدرسالارانه بوده است که، حتی ذکر وجوه سلطه، ضرورتی ندارد. هرچند در نگاه فوکو، نمی‌توان تنها یک‌سو از رابطه را، به عنوان حامل سلطه، و دیگری را پذیرنده تلقی نمود. بلکه، خود وضعیت سلطه‌ورزانه است که، نمای کلی را برای ما ترسیم می‌کند.

ما در متن شماره‌ی ۱۰، اشکالی از رابطه‌ی سلطه‌ورزانه را، در یکی از کوچک‌ترین نهادهای اجتماعی، به شدت ملاحظه می‌کنیم که، با حضورش، منجر به برهم زدن آرزوها و آرامش افراد فرودست شده، زمانی که، در جمله‌های مشابه این جمله، در این داستان جلوه‌گری می‌کند. «وقتی پدر با قدرت و قلدری می‌گفت نه، مگر کسی جرأت داشت که حتی نجواگونه چیزی بگوید، چه رسد به این که، اعتراض یا مخالفت کند» (خودسیانی، ۱۳۸۶: ۷۰).

این‌گونه تلقیات پدرسالارانه در متن، ما را هرچه بیشتر با فضای جنسیتی جامعه‌ی ایران و گفتمان غالب در آن درگیر نموده، یادآور می‌شود که، چگونه اعضای خانواده‌ی زهره، خود را تسلیم خواسته و فرمان شخص پدر خانواده، و در اصل، ساختار حاکم نموده، در انتظار رقم خوردن سرنوشت خویش، چشم به افق زمان دوخته‌اند.

تحلیل گفتمان بازتولید زبان جنسیتی در مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران (مجلات سال ۱۳۸۶) ۵۱

در متن شماره‌ی ۱۱، ما شدت استیلا و سلطه‌ورزی جنسیتی را، با به کار بردن واژه‌های امری‌ای که، با شدت هرچه تمام‌تر بیان شده‌اند، در می‌یابیم. جمله‌هایی از این دست، «بلند شو و حیوانات را از طویله بیرون بیاور» (شیرین‌زبان، ۱۳۸۶: ۳۰)، «زود باش طویله را تمیز کن» (همان منبع)، و نیز مفاهیمی که، دال بر هراس زن از شوهرش داشته است. تا حدی که، او جرأت هیچ‌گونه شکایتی نداشته، و هر اعتراضی از جانب او، به شدت با عکس‌العمل شوهرش همراه می‌شده است.

مقوله‌ی «واژگونی»:

در متن شماره‌ی ۱، می‌توان زمینه‌ی اندیشه‌ی تازه‌ای را مهیا یافته، و پیگیر نگاهی متفاوت نسبت به سنت رایج بود. هرچند این تغییر، چندان پایدار به نظر نمی‌رسد. جملات این متن، هریک به تناسب وضعیت بیان خود، حامل این پیغام کلی‌اند که، نحوه‌ی ارتباط جنسیتی افراد جامعه تغییر یافته، و در بسیاری جهات جابه‌جا شده‌اند. اگر ما به هر دلیلی، از جمله وضعیت پایانی داستان، نخواهیم به این تغییرات عمق ببخشیم، لیکن می‌توانیم آن را، حداقل در طرز بیان و سخن گفتن افراد، مشاهده نماییم. این جملات حاوی واژه‌هایی‌اند که، معمولاً دیگرگون به کار می‌روند. واژه‌هایی چون، مرد بدبخت، شوهر پیدا کردن، سواری گرفتن و...

این جمله‌ها و سایر جمله‌های مشابه آن، شاید به نوعی یادآور ضدگفتمان‌های مدنظر فوکو، در مقابل گفتمان غالب باشد. ضدگفتمان‌هایی که، هریک با اعمال فشار خود و تغییراتی که در پس خود دارد، هرچند ضعیف، تأثیر خود را بر گفتمان و ساختار کنش‌های ارتباطی و زبانی رایج می‌گذارند، و آن را به چالش می‌کشند. این مقوله در متن شماره‌ی ۲، چندان جایگاهی را به خود اختصاص نداده است. در واقع، مسیر داستان به‌گونه‌ای ادامه یافته است که، ما شاهد شکل‌گیری چنین مفهومی، در کنش‌های موجود در وضعیت داستان، نیستیم.

در متن شماره‌ی ۳، ما شاهد نوعی درهم ریختگی در خواسته‌ها و بایدهایی هستیم که، گفتمان حاکم آن‌را در هستی اجتماعی جامعه‌ی ایران، تزریق نموده است. در این متن، ما با یک ضدگفتمان مواجه‌ایم. نحوه‌ی نگرشی که، احتمالاً به طور ناخودآگاه به سخن درآمده است. برخلاف بیشتر داستان‌ها و حتی در واقعیت اجتماعی ما نمود دارد، و زن را به‌عنوان نیروی پلید و فریبنده و جادوگرصفت نشان می‌دهند، این داستان، یک مرد (افشین) به‌عنوان شیطان معرفی می‌شود، که با اندیشه و گفتار اغواکننده‌ی خویش، سعی در منحرف نمودن محسن نموده است. «افشین مثل شیطان می‌مانست. گرم و بانفوذ حرف می‌زد، و حرف‌هایش عجیب آدم را دگرگون می‌کرد و به فکر فرو می‌برد» (ازلی، ۱۳۸۶: ۶۸). جالب این‌جاست

که، چنین نسبتی از سوی یک مرد (محسن)، بیان شده است نه یک زن. این خود شاید بتواند چرخشی مثبت در جهت تغییر نگرش جنسیتی در جامعه‌ی ایران باشد. هرچند بسیار ناچیز به نظر می‌رسد. مقوله‌ی واژگونی، در داستان شماره‌ی ۴ به شکلی مقطعی و کم‌رنگ، جلوه نموده و پس از اندک زمانی، به اصل پنداشته شده و تثبیت شده‌اش باز می‌گردد. در این متن، شهناز (به‌عنوان یک زن)، تا به حال بر این باور بود که، این مردان‌اند که باید به‌عنوان حامی و تکیه‌گاه خانواده، از آنان یاد کرد. چرا که، تنها آنان توانایی این امر را دارند، و زنان قادر به پذیرفتن و انجام آن، نیستند. متنها، تحت فشار آن مقطع خاص، طرز بیان خود را برخلاف سایر قسمت‌های داستان تغییر داده، و این بار اعتراف می‌کند که، خودش به‌عنوان یک زن، می‌بایست بدون وابستگی به کیومرث (به‌عنوان یک مرد)، از پس مشکلات برآید.

هرچند در این سخن، ما شاهد یک تغییر نگرش هستیم، ولیکن، با اندک توجهی به جمله‌های بعدی، در می‌یابیم که، شهناز پس از ناامیدی از حمایت کیومرث، و فشارهای اقتصادی و کنایه‌های اطرافیان است که، به این نگرش دست می‌یابد. ما در این متن، شاهد اطاعت جنسیتی هستیم که، توان ایستادگی در برابر گفتمان غالب را در خود نمی‌بیند، و حتی در بسیاری مواقع، درصدد تحکیم و حمایت از آن برمی‌آید. او با این عمل خود، تنها پایه‌های گفتمانی را محکم‌تر می‌نماید که، هم خود را در فرمانروایی بر هم‌جنسان او قرار داده است. در متن شماره‌ی ۵، ما هیچ‌گونه تلاشی که، یادآور دگرگونی در گفتمان غالب، و به چالش طلبیدن آن باشد را، مشاهده نمی‌نماییم. این شاید، نمایان‌گر کنترل همه‌جانبه و هوشیارانه‌ی این گفتمان، در حفظ ریشه‌هایی باشد که، در زندگی اجتماعی هر فردی، رسوخ نموده است. این مقوله، در متن شماره‌ی ۶ کم‌تر به چشم می‌آید. در واقع، قدرت گفتمان حاکم در فضای جامعه‌ی ایران در این داستان، آن‌قدر هست که، اجازه‌ی رشد ضدگفتمان‌ها را ندهد، و در تثبیت هرچه بیشتر خویش اصرار ورزد. نباید از یاد برد که، روابط جنسیتی در جامعه‌ی ایران، با توجه به فرهنگ دینی-ایرانی ما، اقتضاهایی دارد که، از آن جمله‌اند وجود یک نوع رابطه‌ی رسمی برای ارتباط زن و مرد، و طرد و تقبیح هرگونه‌ی دیگر از این دست. لذا، ما در متن شماره‌ی ۶ نه تنها شاهد مقوله‌ی واژگونی نمی‌باشیم، بلکه در مقابل خود زبانی را می‌یابیم که، حامل سازمان‌دهی گفتمان جنسیتی حاکم، در به‌کارگیری ابزارهایی در جهت بقای خویش، است.

همان‌گونه که می‌دانیم، مفهوم واژگونی زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که، ما عاملی نیرومند و غیر قابل انعطاف را، در پیش‌رو داشته باشیم. از آنجایی که، ساختار زبان جنسیتی جامعه‌ی ما، و به تبع آن

تحلیل گفتمان بازتولید زبان جنسیتی در مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران (مجلات سال ۱۳۸۶) ۵۳

مطبوعات عامه‌پسند حاضر در آن، همواره از حاکمیت گفتمان خودساخته‌شان حمایت نموده، و حاضر به هیچ‌گونه انعطاف‌پذیری‌ای نمی‌باشند، لذا ما، در بیشتر داستان‌های مورد پژوهش خود، و از جمله متن شماره‌ی ۷، شاهد گونه‌ای از ایستادگی و در برخی موارد واژگون شدن گفتمان غالب می‌باشیم. همانند: «نمی‌توانستم ساکت بمانم و به او اجازه بدهم که، یکه‌تاز میدان باشد، و هرچو که دل‌اش می‌خواهد جولان بدهد» (نوری صفت، ۱۳۸۶: ۱۱). یا «وقتی صدایم کمی از حد معمول بلندتر شد، وحید جاخورد. انتظار چنین واکنشی را نداشتم از من. سرش را قدری به من نزدیک‌تر کرد و آرام گفت: پس چی؟!» (همان منبع). همان‌گونه که فوکو نیز بیان نموده، هرگفتمانی در مقابل خود، مقاومتی را شکل می‌دهد که، می‌توان گفت اقتدار آن گفتمان، توسط این نیروی مقاومت است که سنجیده شده و معنا می‌یابد. هرچند گفتمان غالب، همواره سعی در محدود کردن و به حاشیه راندن مقاومت دارد، ولی نمی‌خواهد و نمی‌تواند آن را به طور کلی از میدان خارج نماید.

در متن شماره‌ی ۸، نشانی از مقابله، مقاومت و دگرگونی در برابر گفتمان حاکم بر فضای جنسیتی، به چشم نمی‌خورد. در واقع، این گفتمان تحت حمایت پارادایم صاحب قدرت، فرصت هرگونه تلاشی را، از سوی دیگرخواهان می‌ریاید. در متن شماره‌ی ۹ نیز، ما مقوله‌ی واژگونی را، به‌گونه‌ی خاص خود مشاهده می‌کنیم. ما معمولاً کم‌تر شاهدیم که، زنان به‌عنوان برهم‌زننده‌ی وضعیت حاکم بر زندگی‌شان، عمل نمایند. آن‌ها، به واسطه‌ی محافظه‌کاری خاص خود، سعی در حفظ اوضاع به همان منوال داشته، در بسیاری مواقع، اگر هم برخلاف جهت آب شنا کنند، ناخواسته و ناخودآگاه بوده است. از این جمله است، رفتارها و کنش‌های فرزانه در متن شماره‌ی ۹. او، رفتارهایی را اتخاذ می‌کند که، معمولاً مردان به آن متصف‌اند، و یا از عهده‌ی زنان، خارج است. کنش‌هایی چون، خودسری، بی‌اهمیتی به همسر، خودخواهی، عدم مشورت در امور زناشویی، و... این‌گونه اعمال، در ابتدا ذهن ما را به گمان دگرگون نمودن آگاهانه‌ی وضع موجود، و ایستادگی در برابر گفتمان غالبی که، جایگاه و کنش‌های جنسیتی‌ها را، وسواسانه تعیین می‌کند، هدایت می‌کند. ولی، پیام داستان، که راوی مصرانه در پی القای آن به مخاطب بوده است، خط بطلانی بر این گمان زده، اقتدار و پایداری نگاه حاکم بر گفتمان جنسیتی افراد جامعه‌ی ایران را، یادآور می‌شود.

این مقوله، در متن شماره‌ی ۱۰ نمودی ندارد. چرا که، شخصیت‌های این داستان، هیچ‌گونه عکس‌العملی در قبال فشار گفتمان حاکم، از خود بروز نمی‌دهند. ما هم‌چنین شاهد تفکیک نقشی هستیم که، ساختار حاکم، مقتدرانه آن را بر عهده‌ی جنسیتی‌ها نهاده است، و از هر یک به تناسب نوع جنسیتی‌اش، انتظار عمل

نمودن هر چه بهتر نقش‌اش را دارد. به‌عنوان مثال، زمانی که مردان جهت بحث پیرامون مسائل مهم زندگی به صحبت می‌نشینند، به‌گونه‌ای عمل می‌نمایند که، فضا برای حضور زنان تنگ شود، و اصطلاحاً یک موقعیت مردانه برای بیان حرف‌های مردانه، فراهم شود. در مقابل، زنان نیز انگار که نقش و جایگاه خود را پذیرفته‌اند، و هیچ‌گونه اعتراضی نسبت به آن ندارند و از خود مقاومتی نشان نمی‌دهند.

اصل واژگونی در متن شماره ۱۱ نیز، به سبب استیلاي بسیار قدرتمندانه‌ی گفتمان غالب، به هیچ‌روی فرصت خودنمایی نمی‌یابد. تاحدی که، حتی جایگاهش را در خصوصی‌ترین بخش هستی هر شخص، از دست داده است. چرا که، شخصیت‌های داستان، چه صاحب نفع و چه متضرر از آن، هریک به نوعی در پایداری آن، کوشیده‌اند.

مقوله‌ی «ناخودآگاه ذهنی»:

در متن شماره ۱، ما به وضوح تأثیرپذیرفتن اذهان افراد خانواده‌ی سپیده را، از خواسته‌ی گفتمان حاکم، مشاهده می‌نماییم. به‌خصوص این تسلیم ناخودآگاه شدن، از سوی زنان خانواده، بیشتر به چشم می‌آید. این‌گونه طرز نگرش و نحوه‌ی بیان آن از سوی دو زن (مادر و مادربزرگ سپیده)، نشان‌دهنده‌ی میزان تأثیرپذیری ذهنیت زنانه، از نوع نگاه و خواست مردانه و ساختار حاکم بر آن است. به حدی که، آن‌ها با پذیرش برتری مردان در ناخودآگاه خویش، آگاهانه جمله‌ای را به کار می‌برند که، مفهوم فرادستی جنسیت مردانه، در آن به‌وضوح مشاهده می‌شود. نمونه‌هایی چون: «توی فرهنگ ما خوبیت نداره زن شوهردار، با یک مشت دختر مجرد صبح تا شب مهمونی بره و مهمونی بده» (طیب، ۱۳۸۶: ۱۴). یا «آقا سامان، این قدر به دختر ما رو نده. . . پس فردا دیگه نمی‌تونی جمعش کنی‌ها!؟» (همان منبع).

این مقوله، همواره در داستان شماره ۲ به چشم می‌خورد. در این متن جمله‌هایی وجود دارد که، هریک نمایان‌گر ویژگی‌ها و خصوصیات‌اند که، برای دو شخص با جنسیت‌های متفاوت بیان شده‌اند. اگر نیک بنگریم، ویژگی‌های کلیشه‌ای را مشاهده می‌کنیم که، ملکه‌ی ذهن مردساخته‌ی لاله (به‌عنوان یک زن) است. او، در توصیف رضا (به‌عنوان یک مرد)، از واژه‌های سالم (به معنی خلاف‌کار نبودن) و زرنگ (به معنی توانا بودن) استفاده می‌کند. حال آن‌که، برای توصیف خواهر احمد (به‌عنوان یک زن)، از واژه‌های مهربان و دل‌سوز بهره می‌برد. این‌گونه توصیف نمودن، نه سخن لاله، که سخن ساختار مردانه‌ی حاکمی است که، خود را بر ذهن لاله‌ها (زنان) تثبیت نموده است، و از آن‌ها تنها به‌عنوان ابزار بیان و به اجرا گذاشتن اراده‌اش، بهره می‌گیرد.

ذهنیت، به‌عنوان تأثیرپذیرترین مفهوم انسانی، بخش عمده‌ی حضور خویش را، متأثر از ناخودآگاهی است که، در مبحث جنسیت، ذهنیت مردساخته و مردخواسته‌ی تحمیل شده بر زنان نامیده می‌شود. این مقوله، در داستان شماره‌ی ۳ نیز، همواره بودن خویش را، می‌نمایاند. مانند این جمله: «مرد باید از هر نظر، یک سر و گردن از زن بالاتر باشد. اگر زن لیسانسیه است، مرد باید دکتر یا فوق‌لیسانس باشد. اگر زن دو ریال درآمد دارد، مرد باید پنج ریال...» (ازلی، ۱۳۸۶: ۶۸).

متن شماره‌ی ۴، حامل وجهی از نگاه الینه شده‌ای است که، ذهنیت شخصیت زن داستان را، فراگرفته است. به نظر می‌رسد راوی داستان (شهناز)، به‌عنوان یک زن، نقشی را که جامعه به‌عنوان صاحب جنسیتی خاص برعهده‌ی او نهاده را، به آسانی پذیرفته است، و نه تنها مقاومتی در برابر آن نمی‌نماید، بلکه سایر زنان را نیز متهم به عدم آگاهی نسبت به این نقش واگذار شده می‌نماید. آنجایی که بیان می‌دارد: «سازگاری یعنی همین. کم نیستند خانم‌هایی که معنای سازگاری را به درستی نمی‌دانند، و تا به عدم تفاهم درباره‌ی موضوعی برمی‌خورند، همه چیز را از یاد می‌برند» (خودسیانی، ۱۳۸۶: ۷۰).

آنها متصوراند که، در خودبودگی‌شان، بدون پذیرش چنین خصایصی، به وضعیت دیگربودگی تبدیل می‌شود. نگاهی هستی‌شناسانه و البته ناآگاهانه، که تاریخی را به دنبال خود به یدک می‌کشد. تصویری وارونه، که توسط خود آن‌ها، و البته به خواست جنسیت غالب، به‌عنوان آرمانی‌ترین وضعیت جلوه می‌کند. چرا که با اندکی دقت متوجه می‌شویم که، شهناز تنها زنان را به چنین امری (سازگاری در مقابل مشکلات و کوتاه آمدن) فرا می‌خواند، نه همه‌ی افراد جامعه و از جمله مردان را. این همان خواسته‌ای است که، شهناز بدون این که بداند، به تصور خواست خود درونی نموده، و بر زبان می‌راند. خواسته‌ای که حاکم بر اذهان و مستولی بر کنش‌های افرادی است که، تنها به‌عنوان ابژه نگریسته می‌شوند، و با فاعلیت کاذب، ابزارگونه عمل می‌کنند.

در متن شماره‌ی ۵ نیز، این تأثیر، بیشتر از زبان و نگاه خود زنان است که، رخ می‌نمایاند. شکل کاربردی آن نیز، در قالب واژه‌هایی چون کینه، حسادت و خبرچینی، تصویر شده‌اند. برخی از جمله‌های این داستان، همانند این جمله: «فکر کردم، لابد زن عمو با تعریف از محسنات دخترش، و بدگویی از من، کم‌کم توانسته رأی عمو را تغییر دهد» (آذرنگ، ۱۳۸۶: ۴۰)، نشان می‌دهد که، راوی بدون اطمینان، و از روی گمان (با به کار بردن واژه‌ی لابد)، زن عمومی خود را، عامل اصلی ناکامی‌اش در رسیدن به فرامرز دانسته، او را هم‌چون حوآهای تاریخ، فریب‌دهنده‌ی عمویش (نمونه‌ای از آدم‌های تاریخ)، قلمداد می‌کند. او، همواره از دیدن واقعیت سرباز زده، به جای یافتن راهی منطقی برای خلاصی از مشکل‌اش، دنبال

مقصوری برای نسبت دادن مشکل‌اش به او می‌گردد. در این راه، همواره این زنانند که، فتنه‌گر و جدایی‌افکن‌اند، و مردان ساده‌لوحانه و پاک، به دام ایشان گرفتارند. این‌گونه نگرش، در بسیاری از داستان‌های مورد پژوهش، از جمله داستان‌های شماره‌ی ۱ تا ۴ به چشم می‌خورد.

مقوله‌ی ذهنیت متأثر از خواسته‌ی زبان و گفتمان حامی آن، در متن شماره‌ی ۶ با شدت بسیاری نمایان است. در این متن، ما جمله‌هایی داریم که، تبعیت افکار عمومی از ناخودآگاه جنسیتی ساختارساخته راه، هرچند در برابر واقعیت دیداری خودشان باشد، نشان می‌دهند. اگر نیک بنگریم، مشاهده می‌کنیم که، تیمور درصدد توجیه حاضرین و ناظرین بر رفتارشان در قبال خواهرش برآمده، و برای آن دلایلی را مطرح می‌کند که، همگی ناشی از نگاهی کاملاً جنسیت زده و یک‌سویه نسبت به زنانند. مانند این جمله، که تیمور برادر سهیلا، خطاب به همسایه‌ها بیان می‌دارد: «موقعی که من رسیدم روی پشت بام، کم مانده بود خواهرم را از راه به در کند!» (طیب: ۱۳۸۶، ۱۵). یا جمله‌ای که خطاب به خواهرش اظهار می‌کند: «دختره آپارتی بی‌حیا، حالا کاری باهات می‌کنم که، دیگه ازش دفاع نکنی» (همان: ۱۴).

آوردن چنین دلایلی برای گروهی از افراد، نشان‌دهنده‌ی گرایش ناخودآگاه آن گروه، به آن است. لذا تیمور، بهترین راه حل برای خلاصی از وضع پیش آمده و توجیه عملکرد خود راه، در تحریک و یادآوری ذهنیت عامه‌ی مردم می‌یابد. چنین انگ‌هایی، معمولاً و در بیشتر مواقع، با عکس‌العمل‌های تندی از سوی افکار عمومی مواجه می‌شود، و تیمور با علم به آن، سعی در بهره بردن از این ابزار دم‌دستی نموده است.

این مقوله در متن شماره‌ی ۷، دست‌آویزی است برای مردان، برای رسیدن به هرآن چیزی که، آن‌را از زنان طلب کنند. لذا، ما شاهد آنیم که، زمانی که پریسا جواب مثبت به خواسته‌ی وحید نمی‌دهد، او درصدد یادآوری برتری جایگاه خود نسبت به او برآمده، با برافروختگی او را به تغییر عقیده دعوت می‌کند. متن حاکی از آن است که، پریسا (به‌عنوان یک زن) در برابر سخن و رفتار وحید (به‌عنوان یک مرد)، پاسخی که تصور می‌کرد شایسته است راه، آماده نموده باشد. ولی همان‌گونه که خود او نیز اشاره نموده، نیروی ناخودآگاه ذهن او، برتوان آگاهی‌اش غلبه نموده، جایگاهی را که او براساس جنسیت‌اش داراست راه، به‌گونه‌ای یادآور می‌شود. او، سمت‌وسوی کلام‌اش را تغییر داده، با لحن و سخنی دیگر، همان می‌کند که، گفتمان غالب جنسیتی انتظارش را دارد: «می‌خواستم بگویم: مگر طلب‌کارید آقا؟! شما اومدید خواستگاری... ، حالا ما هم داریم جواب رد می‌دیم! اما وقتی لب باز کردم، ناخودآگاه چیز دیگری گفتم» (نوری صفت، ۱۳۸۶: ۱۱).

این مقوله نیز در متن شماره‌ی ۸، در تأکید افراد پیرامون شخصیت زن داستان، در مورد چگونگی ازدواج، و گوش‌زد نمودن معیارهای مورد قبول فضای موجود و گفتمان غالب، بیشتر نمود پیدا کرده، او را تحت فشار قرار می‌دهد تا برخلاف میل باطنی خود، به وضعیتی که جامعه آن را برایش رقم زده است، تن در دهد. به هر روی، این مقوله خود را، در مسئله‌ی حضانت فرزند نیلوفر و منصور، و تعیین قیّم برای او نیز، نمودار می‌کند. چرا که، علاوه بر پدر و مادر منصور، خود نیلوفر نیز این مسئله را پذیرفته است که، مردان به‌خصوص پدر و جد پدری، جهت سرپرستی از کودک، محق‌ترند. حتی اگر به آن باور نداشته باشد، ناگزیر از پذیرش خواست برتر و توانمند گفتمان غالب است. همانند این جمله‌ها: «همه می‌گفتند: تا جوانی ازدواج کن. اما من به تنها چیزی که فکر نمی‌کردم، ازدواج بود. دلم می‌خواست، ساغر را به سامان برسانم» (جاودان، ۱۳۸۶: ۱۶). یا «اگر دیر بجنبی، دیگر کسی به خواستگاری‌ات نمی‌آید» (همان منبع).

متن شماره‌ی ۹ برخلاف سایر داستان‌ها، درصدد زنده نگه داشتن ذهنیت مخاطبین خود، سوای شخصیت‌های داستان است. مسئله‌ای که، ما به تکرار در این متن، شاهد این تلاش بوده‌ایم. خوانندگانی که، خود بخشی از دوگانگان تقسیم جنسیتی، در جامعه‌ی ایران را شامل می‌شوند. در واقع، متن بیشتر در پی یادآوری جایگاهی است که، جنسیت مقتدر در جامعه اشغال نموده است. لذا، سمت و سوی زبان داستان را، آن‌گونه که خواست گفتمان غالب متمایل به آن است، هدایت می‌کند. در متن شماره‌ی ۱۰، ما شاهد نوعی تردید و دودلی در انجام عمل و اتخاذ تصمیم از سوی زهره، آن هم در مورد مسئله‌ی مهمی چون زندگی زناشویی و سرنوشت خودش، هستیم. تردیدی که، خود او آن را به زبانه بودن متصف می‌نماید، و توسط همین برجستگی که به خود و هم‌جنسانش می‌زند، در واقع اعتماد به توانایی‌های فکری و جایگاه‌اش در تصمیم‌گیری را زیر سؤال برده، تسلیم ناخودآگاه اجتماعی‌ای می‌شود که، ما آن را به وفور در داستان شماره‌ی ۱۰، مشاهده می‌نماییم. ناخودآگاهی که، با تأثیر بر ذهن افراد داستان، سعی دارد مردان را محکم، باثبات، مدبر و... نشان دهد، و در مقابل زنان را، مردّد، ترسو، بلا تکلیف و... به‌عنوان نمونه، به این جمله توجه نمایید: «می‌ترسم با تردید زانهام، لطمه‌ای به آینده‌ی خودمان وارد کنم» (خودسیانی، ۱۳۸۶: ۷۱).

در متن شماره‌ی ۱۱، تأثیر خواست و نگاه مردانه بر ذهنیت زنان، به‌عنوان داشته‌های فکری خویش، بسیار شدیدتر از سایر متون نمود یافته است. تا اندازه‌ای که، حتی شخصیت زن داستان شماره‌ی ۱۱، با شدت بسیار زیاد خود را مستحق تمام رنج‌هایی می‌داند که، از سوی شوهرش و به دلیل دخترتزا بودن، بر وی تحمیل می‌شود. این‌گونه نگاه، در جمله‌ی پیش رو نمایان است: «سزای زن دخترتزا همین بود»

(شیرین‌زبان، ۱۳۸۶: ۳۰). او، با پذیرش خواست گفتمان حاکم، و در راستای تحقق آرزوهای شوهرش برای پسردار شدن، هفت بار تن به باردار شدن می‌دهد، و در این مسیر، مشقت‌های فراوانی راه به جان می‌خرد.

نتیجه‌گیری

بررسی‌های تحلیل گفتمان در این پژوهش نشان داده است که، در کلیه‌ی متون مورد بررسی، این زنان بوده‌اند که، مورد فرودست‌انگاری قرار گرفته‌اند، به‌جز چند نمونه‌ی نه‌چندان پررنگ در قسمتی از برخی داستان‌ها، که دوام و ثبات چندانی نداشته است. به‌عبارت دیگر، تقریباً در هیچ‌یک از متون، وضعیتی مشاهده نشده که، نابرابری زبانی به زبان جنسیت مذکر باشد. هم‌چنین، یافته‌های پژوهش به شکل پررنگی، نمایان‌گر تأثیرپذیری شدید ناخودآگاه افراد جامعه (بدون در نظر گرفتن جنسیت‌شان)، از تلقی سازمان‌یافته‌ی ساختاری است که، شرط هستی پایدار خود راه، در حمایت از نگاه، خواست، وضعیت و آرزوهای مردانه می‌داند. این تأثیرپذیری از گفتمان غالب مردانه، به‌گونه‌ای خود را در تاروپود ذهنیت اشخاص جای داده است که، کنش‌ها و عملکردهای آن‌ها راه، شدیداً جنسیت‌زده نموده، آن‌ها را ملزم به استفاده از زبانی درخور این طرز نگاه، کرده است.

با توجه به پژوهش صورت گرفته از متون مورد بررسی، که با روش تحلیل گفتمان و با یاری جستن از دیدگاه نظری فوکو در باب سلطه، انجام پذیرفته است، به نظر می‌رسد که، ما نمی‌توانیم در هیچ‌جایی از روابط انسانی، ردپایی از سلطه را مشاهده نماییم. از طرفی این مجلات، با نقش دو پهلوی خود، می‌توانند به‌عنوان ابزار ترویج و تبلیغ خواست گفتمان حاکم نیز، عمل نمایند. ما، بازتولید این سلطه‌ی، نگاه و زبان مردانه‌ی نهفته در گفتمان جنسیتی غالب در جامعه‌ی ایران راه، در ناخودآگاه تمامی اشخاص، و نهادهایی چون آموزش و پرورش، دستگاه قضایی، سیستم سیاسی، و روابطی چون معلم و شاگرد، زن و شوهر، فرزند و والدین، پزشک و بیمار، کارگر و کارفرما و غیره، می‌توانیم کاملاً حس نماییم. همان‌گونه که، مضامین، مفاهیم، زبان، نگاه و خواست و اراده‌ی موجود در مجلات مورد بررسی ما در این پژوهش نیز، به آن اذعان داشته‌اند و به‌طور مکرر به ما یادآور می‌شوند که، گفتمان جنسیتی حاکم بر فضای اجتماعی ایران، در حال بازتولید و تقویت ارکان خود است.

علاوه براین، ما شاهد حضور کم فروغ ضدگفتمان‌ها، برای ایجاد مقاومت در برابر گفتمان حاکم، و واژگونی آن در گوشه‌گوشه‌ی هستی اجتماعی افراد، در متون مورد بررسی خود بوده‌ایم. شاید یکی از

تحلیل گفتمان بازتولید زبان جنسیتی در مجلات عامه‌پسند فارسی در ایران (مجلات سال ۱۳۸۶) ۵۹

دلایل چنین ناکامی‌ای، کنترل همه جانبه‌ی گفتمان غالب، بر روابط روزمره‌ی جنسیت‌ها در لایه‌های مختلف اجتماعی باشد.

بنابراین، براساس تحلیل انتقادی گفتمان داستان‌های مجلات عامه‌پسند یا عمومی فارسی در سال ۱۳۸۶ می‌توان گفت که این نوع مجلات و داستان‌ها به ابزاری برای بازتولید زبان جنسیتی در جامعه‌ی ایران است که زبان مردانه در این گفتمان حاکم است و با ساختارهای اجتماعی- فرهنگی جامعه پیوند خورده است.

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵) تحلیل انتقادی گفتمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آلکوف، لیندا (۱۳۸۵) «معرفت‌شناسی‌های فمینیستی»، ترجمه: علیرضا شمالی، فصل‌نامه‌ی فرهنگی- فلسفی مدرسه، سال دوم، شماره‌ی ۴، تهران: صص: ۶۲-۵۸.
- طیب، محسن (۱۳۸۶) «نقره‌داغ»، هفته‌نامه‌ی اطلاعات هفتگی، شماره‌ی ۳۲۷۶، تهران: صص: ۱۵-۱۴.
- خودسیانی، سودابه (۱۳۸۶) «دل‌خوشی کوچک من»، دو هفته‌نامه‌ی اجتماعی- خانوادگی خانواده، سال شانزدهم، شماره‌ی ۳۵۱، تهران: صص: ۷۱-۷۰.
- اباذری، یوسف و ندا میلانی (۱۳۸۴) بازنمایی مفهوم غرب در نشریات دانشجویی، نامه‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۲۶، تهران: صص: ۹۷-۱۲۲.
- آذرنگ، ش (۱۳۸۶) «انتقام»، دو هفته‌نامه‌ی خانوادگی- اجتماعی- هنری صبح زندگی، سال سوم، شماره‌ی ۶۷، تهران: صص: ۴۰.
- طیب، محسن (۱۳۸۶) «خودم کاشتم»، هفته‌نامه‌ی اطلاعات هفتگی، شماره‌ی ۳۳۱۷، تهران: صص: ۱۵-۱۴.
- خودسیانی، سودابه (۱۳۸۶) «راه باریک آشتی»، دو هفته‌نامه‌ی اجتماعی- خانوادگی خانواده، سال هفدهم، شماره‌ی ۳۶۴، تهران: صص: ۷۱-۷۰.
- تاجیک، محمدرضا و محمد روزخوش (۱۳۸۷) «بررسی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران از منظر گفتمان»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۶، شماره‌ی ۶۱ تابستان ۱۳۸۷، تهران، صص: ۱۳۷-۸۳.
- ترادگیل، پیتر (۱۳۷۶) زبان‌شناسی اجتماعی (درآمدی بر زبان و جامعه)، ترجمه: محمد طباطبایی، تهران: انتشارات آگه.
- جاودان، محمد (۱۳۸۶) «من همسر دوم بودم»، دو هفته‌نامه‌ی فرهنگی- هنری- ورزشی- سیاسی- اجتماعی روزهای زندگی، سال چهاردهم، شماره‌ی ۲۹۸، تهران: صص: ۱۷-۱۶.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۸) میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران: انتشارات هرمس.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰) گفتمان و جامعه، تهران: نشرنی.
- ازلی، ترانه (۱۳۸۶) «گول خوردم»، دو هفته‌نامه‌ی فرهنگی- هنری- ورزشی- سیاسی- اجتماعی روزهای زندگی، سال سیزدهم، شماره‌ی ۲۹۳، تهران: صص: ۶۹-۶۸.

۶۰ پژوهش زنان، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۱، پاییز ۱۳۸۸

- میرموسوی، سیدعلی (۱۳۸۴) اسلام و دولت مدرن، تهران: نشر نی.
- نرسیسیان، امیلیا (۱۳۸۳) مردم‌شناسی جنسیت، تهران: نشر افکار.
- اسمارت، بری (۱۳۸۵) میشل فوکو، ترجمه: لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر اختران.
- پاک‌نهاد جبروتی، مریم (۱۳۸۱) فرادستی و فرودستی در زبان (نابرابری جنسی در ایران)، تهران: گام‌نو.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه: شعبانعلی بهرام‌پور و دیگران، تهران: مرکز مطالعات رسانه‌ها.
- فوکو، میشل (۱۳۸۰) نظم گفتار، ترجمه: باقر پرهام، تهران: انتشارات آگه.
- نوری‌صفت، مژگان (۱۳۸۶) «کیوتر با باز»، دو هفته‌نامه‌ی اجتماعی - فرهنگی - ورزشی خانواده‌ی سبز، سال نهم، شماره - ۱۸۶، تهران: صص: ۱۱-۱۰.
- واینسهایمر، جوئل (۱۳۸۱) هرمنوتیک فلسفی و نظریه‌ی ادبی، ترجمه: مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس.
- وولف، ویرجینیا (۱۳۷۹) «زنان و داستان»، ترجمه: مؤده دقیقی، دو ماه‌نامه‌ی فرهنگی، ادبی، هنری و اجتماعی کیان، سال دهم، شماره‌ی ۵۴، تهران: صص: ۷۵-۷۲.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۴) «تأملاتی در باب فرهنگ و هنر و ادبیات»، ترجمه: حسین پاینده، فصل‌نامه‌ی فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، سال دوم، شماره‌ی ۷ و ۸، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

Foucault, Michel (1974) *The Archaeology of Knowledge*, London: Tavistock, p: 49.

Foucault, Michel (1978) *Politics and Study of Discourse, Ideology and Consciousness*, No. 3, p: 18.

Sheridan, Alan (1980) *Michel Foucault: The will to Truth*, London: Travistock, p: 215.

White, Hayden (1987) *Foucault, s Discourse: Historiography of Anti-Humanism*, In *The Context of the Form*, Baltimore: Johns Hopkins University Press, pp: 110-139.